

تحصن دانشگاه تهران در دیماه ۱۳۳۹

میشمی گوشه دیگری از مبارزات دانشجویی اواخر سال ۳۹ را بازگو می‌کند:

«در دیماه ۱۳۳۹، دانشجویان دانشگاه چند شبانه‌روز تحصن کردند. من و برادرم جزو تحصن‌کنندگان بودیم. دانشجویان همه دانشگاه‌ها در این تحصن شرکت کرده بودند و دانشکده ادبیات محل تحصن بود. شب‌ها آنجا می‌خوابیدیم. زمستان بود و سرد. از طرف مقامات آمدند و شوقاژها را خاموش کردند تا فشار بیشتری به بچه‌ها بیاید. عده‌ای از پشت نرده‌های دانشگاه برایمان غذا می‌آوردند. تا این که محاصره پلس تنگتر شد و غذا را هم قطع کردند. رابطی داشتیم که از پشت نرده‌ها پول می‌دادیم، برایمان ساندویچ می‌خرید.

یک شب دیدیم، شاپور بختیار آمد همه را جمع کردند. نصف شب بود. بختیار سخنرانی کرد و از بچه‌ها خواش کرد که به تحصن پایان بدهند. می‌گفت: «فردا ما کار مهمی در پیش داریم و باید به مسجد ارک برویم آنجا تظاهرات است.»

به طوری که یادم است جامعه علمیه روحانیون اطلاعیه داده بودند که در مسجد ارک مراسمی برگزار می‌شود. جامعه علمیه، مرکب از آیت‌الله طالقانی و مرحوم حاج سید جوادی، آقای صدر بلاغی و آیت‌الله زنجانی و روحانیون طرفدار مصدق بود. آن مراسم، به مناسبت نیمه شعبان یا مناسبتی شبیه آن بود. بختیار آن شب می‌گفت که لازم است بچه‌ها به آنجا بروند و تحصن را تمام کنند. با این صحبت‌ها، بین بچه‌ها اختلاف افتاد. عده‌ای می‌گفتند که ادامه دهیم و عده‌ای هم مخالفت می‌کردند.

قضیه تحصن، در سطح شهر پیچیده بود. اتوبوس‌ها که از جلوی دانشگاه می‌گذشتند، مردم با کنجکاوای داخل دانشگاه را نگاه می‌کردند. حریم دانشگاه هم مقدس بود و پلیس حق تجاوز به آن را نداشت. روزها دور نرده‌های اطراف دانشگاه راه می‌افتادیم و در صف‌های دو سه نفره شعار می‌دادیم: «مرگ بر این دولت قانون‌شکن.» دایماً سخنرانی بود و یا خبرهای مهم را اعلام می‌کردند. مثلاً «هم‌اکنون خبر رسیده که دانشجویان کالیفرنیا از ما حمایت کرده‌اند.» یا «هم‌اکنون خبر رسید که دانشجویان فرانسه به ما پیوستند و تظاهرات می‌کنند...» یک مقدار از خبرها درست بود و برخی هم برای تقویت روحیه گفته می‌شد.

بعد از صحبت‌های آن شب بختیار، فردا صبح عملاً تحصن شکسته شد و بچه‌ها

گفتند که از دانشگاه برویم. همه به صف شدیم و از در جنوبی جنب دانشکده هنرهای زیبا، خارج شدیم. از پیاده‌روی شمالی خیابان، به طرف سینما دیانا رفتیم. سر صف که به سینما رسید، آخر صف از دانشگاه بیرون آمده بود. پلیس زیاد بود. در دانشگاه را بستند. یکی از رهبران تحصن که از دانشکده فنی بود، ولی اسمش یادم نیست، بلندگو دستش بود و از بچه‌ها خواهش می‌کرد که آرامش را حفظ کنند و در پیاده‌رو بنشینند.

هسین که بچه‌ها نشستند ناگهان ماشین‌های آب‌پاش شروع کردند به آب‌پاشی و همه را متفرق کردند. پاسبان‌ها هم با باطوم به جان ما افتادند، حسابی ما را کتک زدند. کوچه‌ای جنب سینما دیانا بود که از آن جا فرار کردیم و خود را به خیابان وصال رساندیم و باز عده‌ای جمع شدند و با شعار دادن به طرف میدان ارک رفتیم. آن جا دیدیم که خبری نیست و آب‌ها از آسیاب افتاده است.

با بچه‌ها به پارک شهر رفتیم. پای مجسمه ملک‌المتکلمین نشستیم و جمع‌بندی کردیم. آن جا فهمیدیم که نظاهرات مسجد ارک را هم جلوگیری کرده‌اند و آقای طالقانی جلوی در بسته مسجد روی چهارپایه رفته و سخنرانی کرده است.

مسجد هدایت دالان دانشگاه

در واپسین سال‌های دهه سی، مسجد هدایت یکی از کانون‌هایی بود که میان نسل جوان و دانشجویان با معارف دینی پیوند برقرار می‌کرد. سخنرانان زیادی از روحانیون جوان و یا سالمند دعوت می‌شدند که برخی ناشناخته بودند. باهنر و رفسنجانی از جمله افرادی بودند که گاهی پیش از آیت‌الله طالقانی منبر می‌رفتند. اما جلسه تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی مداومت داشت و بسیاری از شرکت‌کنندگان در این جلسات بعدها جزو چهره‌های سیاسی یا فرهنگی شدند. سید هادی خسروشاهی، رجایی، اکرمی، بازرگان، پرویز یعقوبی، حسام انتظاری، حنیف‌نژاد، سعید محسن، تراب حق‌شناس، جلال‌الدین فارسی، توسلی، شیبانی، رشیدی و ... برخی از آن‌ها بودند.

در آن زمان گروهی از دانشجویان ایام فراغت خود را به کانون‌های فساد و می‌گساری و ... که در سطح شهر وسیعاً رایج و دایر بود می‌گذراندند و گروهی افراد بی‌دغدغه و خنثی بودند که تنها به درس خواندن و رسیدگی به امور

شخصی خود اهتمام داشتند. عده‌ای هم در فعالیت‌های مذهبی و سیاسی شرکت می‌جستند. یکی از مهم‌ترین مراکز مورد توجه دانشجویان مسلمان، مسجد هدایت بود که خود موجب علاقه جوانان به قرآن و مطالعات جمعی آنان روی تفاسیر می‌گردید و مایه انس با قرآن می‌شد. حنیف‌نژاد یکی از ثابت‌قدمان جلسات تفسیر قرآن بود.

لطف‌الله میثمی: حنیف‌نژاد همیشه یک قرآن کوچک ترجمه معزی در جیبش داشت و مطالعه می‌کرد. شب‌های جمعه که برای تفسیر آیت‌الله طالقانی به مسجد هدایت می‌آمد، در بین راه از کرج، تا تهران هم قرآن می‌خواند، و خودش را آماده تفسیر آقا می‌کرد. بچه‌های دیگر هم همین رویه را داشتند. یک قرآن همیشه در جیب می‌گذاشتند و این یک سنت‌شکنی بود. خود من گاهی در دانشکده زنگ تفریح قرآن می‌خواندم. برخی دانشجویان مذهبی شدیداً اعتراض می‌کردند که نباید این‌طور قرآن خواند و دست بدون وضو به قرآن زد. بایستی وقت نماز که به مسجد می‌رویم بعد از نماز قرآن بخوانیم. به هر حال به این پدیده که قرآن خوانی رایج و همه‌جا همراه باشد انگ «وهابی» می‌زدند. در مورد حنیف‌نژاد می‌گفتند که: قرآن خواندن او و همه کارهایش به وهابی‌ها شبیه است. البته او کتاب‌های کسروی را هم مطالعه کرده بود و با خرافات هم خیلی مخالف بود و به همین خاطر در ابتدا از انتقادات کسروی به بعضی خرافات خوشش می‌آمد، کسروی هم ظاهراً قرآن را تایید می‌کرد ولی شیعه‌گری و کتاب و دعا و ... را رد می‌کرد.

اوایل حنیف‌نژاد می‌گفت باید عمل کرد و دعا فایده ندارد. نقش دعا را در عمل به آن صورت نمی‌دید. بعدها تحت تأثیر سعید محسن و بعد از ۱۵ خرداد به دعا هم علاقمند شد. قبلاً گفتم که او از کرج به جلسه قرائت و شناخت قرآن در کوی امیرآباد می‌آمد. این جلسه بیشتر در اطاق سعید محسن یا آقای رئیسی برگزار می‌شد که ۱۰ - ۱۱ نفر می‌آمدند.

آقایان محمد مهدی جعفری، شهید حنیف‌نژاد، سعید محسن، حسین مظفری، رئیسی و عنایت و گاهی دکتر شیبانی و علی آیت‌اللهی می‌آمدند، کسانی که یادم می‌آید همین‌ها بودند. تفسیر سوره توبه را که مجاهدین بعدها منتشر کردند در آن‌جا پایه‌گذاری شد. این جلسات و سازماندهی جدید انجمن اسلامی دانشجویان ادامه پیدا کرد تا حرکت روحانیت شروع شد.

جلوه‌های ارتقای گرایش‌ات مذهبی در دانشگاه

در آن زمان جلسات انجمن اسلامی یا در دانشگاه یا خارج از دانشگاه تشکیل می‌شد. یکی از فعالیت‌های دانشجویان مطالعات اسلامی به صورت گروهی بود. طبق یک تقسیم کار موضوعات مختلف جهت مطالعه و تحقیق و گزارش به جمع میان افراد تقسیم می‌شد و یا برخی از کتاب‌ها جهت تلخیص و گزارش به افراد واگذار می‌گردید. مطالعه قرآن و ترجمه و تفسیر آن نیز یکی از برنامه‌های انجمن‌های اسلامی بود. با رشد گرایش‌ات مذهبی در دانشگاه، مسجد و نمازخانه نیز در دانشکده‌ها دایر شد. اولین مسجدی که در دانشگاه ساخته شد مسجد دانشکده فنی بود که توسط مهندس بازرگان ساخته شد و فرش مسجد را هم خودش اهداء کرد. به سبب مراجعه دانشجویان سایر دانشکده‌ها، این مسجد دارای مرکزیت سیاسی، مذهبی شد. برخی از افراد نیز به مسجد سجاده خارج از دانشگاه می‌رفتند.

بزرگداشت اعیاد و مناسبت‌های مهم مذهبی یکی از فعالیت‌های دانشجویان بود. انجمن اسلامی مهندسين نیز همه ساله به مناسبت عيد مبعث و تاسوعا و عاشورا برنامه داشتند. مهندس میثمی درباره یکی از جشن‌هایی که به مناسبت عيد مبعث در کوی دانشگاه در امیرآباد برگزار شد می‌گوید:

برگزاری چنین مجالسی بدون اشکال نبود. بایستی سخنرانان خلاصه‌ای از صحبت‌هایشان را به دکتر ناظرزاده کرمانی می‌دادند. ایشان استاد دانشسرای عالی با ادبیات بود و از طرف مقامات امنیتی پل رابط بین آن‌ها و مذهبی‌های دانشگاه بود. رئیس خوابگاه امیرآباد دکتر بهمن هم به ناظرزاده خیلی اعتماد داشت.

مرحوم حنیف‌نژاد خلاصه‌ای از مطالب را پیش او برده بود و او هم خیال کرده بود که تمام مطالب همین است و اجازه داده بود. حنیف‌نژاد می‌خواست در این جلسه سازماندهی جدید انجمن اسلامی را توضیح دهد. برای این کار متنی نوشته بود که محتوای انقلابی داشت. از انقلاب الجزایر و یک انقلاب دیگر دفاع کرد و سیری از پیروزی ملت‌ها گفت. همان روزها در یمن شمالی انقلاب شده بود و عبدالله سلال به جای امام بدر، رئیس‌جمهور یمن شمالی شده بود. در روزنامه‌های ایران عکسی از یک

سریاز سیاه چهره چاپ شده بود که بر روی صندلی زرین امام بدر نشسته بود. وقتی حنیف نژاد از سیر انقلاب مصر، الجزایر و سقوط سلطنت در عراق گفت، نوبت به یمن که رسید به علت همزمانی، حضار با شور و احساسات به کف زدن ممتد پرداختند.

بعد از او آیت‌الله مطهری سخنرانی داشت. ایشان گفت: «من دیشب صحبت‌های مهندس بازرگان را در مورد خودجوشی شنیدم و مخصوصاً چاپ شده‌اش را هم خریدم و شب تا صبح خواندم. اینکه می‌گوید لا تسبوا الدهر ان الدهر هو الله (به دهر دشنام ندهید که همانا دهر خداست) این وحدت وجودی است. تعجب کردم که چرا ایشان این را تکرار می‌کنند ...»

دکتر فرهاد رئیس دانشگاه، آنجا حضور داشت. او هم بعد از آیت‌الله مطهری قدری صحبت کرد و گفت: «ما نمی‌دانیم، این‌ها هر دو استادند. وقتی بین آقای مهندس بازرگان و آیت‌الله مطهری اختلاف بیفتد، ما چه نظری بدهیم؟ ما که صلاحیت نداریم؟» این یک شوک فکری برای من بود.

در فضای بسته، کارهای کوچک ولی اثرگذار

در جو خفقان دهه سی، برگزاری همین مراسم جمعی مذهبی با مضمون سیاسی، یک فعالیت انقلابی به شمار می‌رفت. کارهای به ظاهر کوچک مانند چاپ یک پوستر مذهبی که در یک فضای باز کاری عادی و بی‌اهمیت به نظر می‌آید در چنان شرایطی بسیار مهم و اثرگذار بود. در محیط فراوانی داده‌ها آستانه تحریکی و توجه انسان‌ها بالا می‌رود ولی در محیط بسته گاه یک عبارت می‌تواند اثرگذار و تحول‌آفرین شود.

لطف‌اله میثمی: من بعدها در زندان از یکی از دانشجویان پلی تکنیک پرسیدم: «چطور مبارز شدی؟»

گفت: «پوستری در نمازخانه انجمن اسلامیان دیدم که عبارت انما الحیوة عقیده و جهاد را بر آن نوشته بودند. شب روی این حرف و معنی‌اش خیلی فکر کردم. شوکی در من ایجاد کرد و تحولی پیدا کردم که به طرف مبارزه و سیاست رو آوردم.»

البته این قضیه مربوط به سال‌های اخیر می‌شود ولی در آن سال‌های ۴۰ و ۴۱ واقعاً این انجمن اسلامی بود که جنبه‌های مبارزاتی اسلام را مطرح می‌کرد. برای هر جشنی هم

پوستری چاپ می‌کردیم. کلمات قصار ائمه اطهار را می‌زدیم. دانشکده فنی پوستری با عبارت: «الملک بقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم» با معنی خیلی زیبا چاپ کرد. دانشسرای عالی هم پوستری با عبارت «ان الحیوة عقیده و جهاد» تهیه کرد. پلی تکنیک هم به همین نحو. هرکسی هم که می‌آمد به جشن و جلسه، از این پوسترها به عنوان هدیه به او داده می‌شد و آن‌ها هم می‌بردند و در خانه‌شان نصب می‌کردند. و این فرهنگ انقلابی اسلام در همه جا گسترش می‌یافت و موجب تحول افکار می‌شد.

موضع انفعالی روحانیت و باز کردن پای آن به

دانشگاه توسط دانشجویان مسلمان

در شرایطی که به سبب عملکرد روحانیت در نهضت ملی نفت و نیز تبلیغات منفی حکومت، روحانیت موقعیت نامناسبی در جامعه داشت و بسیاری از مردم حساب مراجع و بزرگان دینی را از روحانیون دیگر جدا می‌کردند، جو غالب دانشگاه نیز به آنان به چشم مظاهر ارتجاع می‌نگریست و خود روحانیت نیز در برابر آنان گرفتار نوعی احساس خود کم‌بینی بودند، دانشجویان مسلمان دانشگاه پای آنان را به این محیط گشودند. آقای میثمی در خاطره‌ای که بیانگر مناسبات روحانیت و دانشگاه و نیز انتظارات جوانان مذهبی است می‌گوید:

آن زمان روحانیت یک حالت دفاعی داشت. مثلاً ما که می‌رفتیم آن‌ها را به دانشکده بیاوریم، واقعاً نگران بودند که دانشجویان آن‌ها را هو کنند. ما می‌گفتیم که جوان‌های مسلمان زیادند و شما در دانشکده طرفداران زیادی دارید و کسی جرأت ندارد شما را هو کند. آن روز هم که آقا سید مرتضی آمد همین حالت دفاعی را داشت. تمام حرفش این بود که ما مثل کلیسا نیستیم، واللّه با علم مخالفت نداریم. ما با مفاسد است که مخالفیم. این دو تا قاطی شده و به ما بی‌جهت انگ می‌زنند.

مهندس بازرگان درباره حکومت جهانی واحد صحبت کرد که به صورت جزوه‌ای چاپ شد. این جزوه الآن کمتر در دسترس است و تجدید چاپ نشده است. صحبت ایشان در انجمن فنی بحثی راه انداخت که مهندس بازرگان هم مرتجع شده و درباره امام زمان صحبت می‌کند. بحث مهندس درباره اثبات امام زمان نبود. از زاویه‌ای خاص مسئله

را بررسی می‌کرد که همه ملل و اقوام یک چنین الگو و آرمانی دارند. از کتاب‌های برتراندراسل و دیگران نمونه می‌آورد. در آن مقطع خیلی خوب بود. مطالب مهندس همه‌اش داخلی و خودجوش بود. به ترجمه و آماده‌خوری علاقه‌ای نداشت. مخالف کار ترجمه بود و با ترجمه آثار مصری‌ها که موج کاذب به وجود می‌آورد، شدیداً مخالف بود.

دستاوردهای فزاینده فعالیت‌های جمعی و مطالعاتی

یکی از مهم‌ترین منابع تغذیه فکری دانشجویان مذهبی، جلسات مذهبی خارج از دانشگاه بود. در یکی از این جلسات ماهانه در تهران که در منزلی نزدیک میدان بهارستان تشکیل می‌شد روحانیونی چون آیت‌الله طالقانی، دکتر محمد بهشتی، سید مرتضی جزایری، گلزاده غفوری، مرتضی مطهری، حاج میرزا خلیل کمره‌ای دعوت می‌شدند و یکبار نیز سید موسی صدر از روحانیون نوگرای ایرانی و مقیم لبنان که به ایران آمده بود گزارشی از لبنان ارائه کرد. در میان این افراد فقط آیت‌الله طالقانی تا حدودی برای جوانان و دانشگاهیان شناخته شده بود. غلامرضا سعید، یدالله سبحانی و مهدی بازرگان نیز از سخنرانان دیگر بودند. سازماندهی این جلسات را حاج علی بابایی از فعالان نهضت آزادی که مرتبط با روحانیون بود انجام می‌داد.

دانشجویانی چون سعید محسن و حنیف‌نژاد نیز همواره در این جلسات حضور داشتند. با توجه به اینکه این افراد بعدها از نهضت آزادی جدا شده و سازمان چریکی مجاهدین خلق را تشکیل دادند، می‌توان این جلسات را از زمینه‌های رشد فکری آنان به شمار آورد. یکی دیگر از این جلسات، «مکتب توحید» در مسجد فخرآباد بود که توسط شانه‌چی و برادران حاجی بابا تشکیل می‌شد و رابطه نزدیکی با مرحوم مطهری داشتند. در ایام تاسوعا و عاشورا با در دست گرفتن پلاکارد بزرگی که سخنی از امام حسین روی آن نوشته شده بود راهپیمایی می‌کردند.

لطف‌الله میثمی: در آن روزها انجمن اسلامی دانشگاه اصفهان هم، چنین حرکتی کرده بود. چهار تا پلاکارد از گفته‌های امام حسین (ع) نوشته بودند و به آرامی از محل

برگزاری انجمن در خیابان چهارباغ حرکت می‌کردند. عده‌ای از جوان‌ها جذب این حرکت شدند. آن‌ها می‌دیدند برای اولین بار، حرکتی منطقی و آرام و عمیق با شعارهایی پرشور که لبه تیغش متوجه رژیم حاکم بود، انجام می‌شود.

فعالیت جمعی، خاصیت اجتناب‌ناپذیر بر هم‌افزایی دارد. ارتباط دانشجویان مسلمان با دانش‌آموزان در محلات یا در کادر آموزش و پرورش منجر به تشکیل انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزی می‌شد که خود پیامدها و آثاری داشت و موضوعی در خور یک پژوهش مستقل است. یکی از کارکردهای تصاعدی فعالیت‌های اجتماعی، نشست‌های مشترک انجمن‌های اسلامی بود. برخی از فعالیت‌ها در آن زمان با هدف تغذیه فکری و یا تثبیت نیروهای مذهبی انجام می‌گرفت اما شاید خود دست‌اندرکاران آن در نمی‌یافتند که جریانی پایه‌گذاری می‌شود که منشاء رویدادهای مهمی در آتی می‌گردد. نمونه‌ای از آن برگزاری کنگره انجمن‌های اسلامی است.

کنگره انجمن‌های اسلامی

(بحث درباره مرجعیت و روحانیت)

بعد از درگذشت آیت‌الله بروجردی، کنگره انجمن‌های اسلامی تشکیل شد. اولین کنگره مربوط به انتخابات انجمن‌های اسلامی بود و این دومین کنگره بود که در شرکت انتشار خیابان باب همایون، سرای سینا، طبقه سوم برگزار شد. در این کنگره، انجمن اسلامی مهندسين، پزشکان و دانشجویان، کانون توحید، مؤسسه دکتر شهاب‌پور (انجمن تبلیغات اسلامی) که مجله نور دانش را منتشر می‌کرد، شرکت داشتند. از انجمن اسلامی مهندسين آقایان بازرگان، معین‌فر، کتیرایی، طاهری، سبحانی و ... آمده بودند، از پزشکان دکتر حائری (دندانپزشک)، خواجوی و عده‌ای دیگر بودند.

سخنرانی‌ها حول مسئله مرجعیت و روحانیت بود که مسئله روز شده بود و همه آن‌ها در کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» چاپ شد. مطالبی که در این کنگره مطرح شد، این ویژگی را داشت که نه ترجمه بود و نه اقتباس، همه‌اش ابداع و تحقیق

صاحب‌نظران ایران بود. همه آنها نتیجه جوشش درونی‌ای بود که برای بررسی مسائل خاص روحانیت ایران، وجود داشت. محصول این کنگره، کتاب مرجعیت و روحانیت بود که بعدها یکی از منابع مطالعات استراتژیکی در سازمان مجاهدین شد.

برخی از نویسندگان کتاب مرجعیت و روحانیت عبارت بودند از شهید مطهری، بازرگان، سعابی، ابوالفضل زنجانی، جلال‌الدین فارسی و علامه طباطبایی. بحث‌های نوینی درباره شورایی شدن منصب افتاء و مرجعیت و نیز اصلاحگری در روحانیت برای نخستین بار در این کنگره مطرح شد.

کلاس‌های انجمن اسلامی دانشجویان (سال ۱۳۳۹)

مهندس لطف‌الله میثمی فعالیت‌های آموزشی انجمن‌های اسلامی را که بسترساز جنبش سیاسی و سازمان‌های چریکی سال‌های بعد گردید، چنین بازگو می‌کند:

«چند ماهی از آغاز سال تحصیلی گذشته بود که با دوستانم به انجمن اسلامی دانشجویان رفتم. آن موقع محل انجمن خیابان امیریه، کوچه شیبانی بود. با منزل دکتر شیبانی دو پلاک فاصله داشت.

خانه‌ای دو طبقه بود که حیاط هم داشت. طبقه بالا کتابخانه بود و جلسات انجمن در آن‌جا تشکیل می‌شد. اولین جلسه که رفتم، دکتر شیبانی صحبت می‌کرد. بعد دکتر سامی سخنرانی داشت. خدا رحمت کند شهید سامی را درباره مرحوم عبدالناصر صحبت می‌کرد. اگرچه جلسه مذهبی بود اما بار سیاسی قوی‌ای هم داشت. دفاع رسمی از حرکت جمال عبدالناصر و مقاومتی که در کانال سوئز کرد و مقایسه حرکت ناصر و دکتر مصدق و بحث‌هایی از این قبیل بود. دانشجویان اشتیاق زیادی به این جلسات داشتند، اما از نظر سیاسی با ترس و لرز شرکت می‌کردند، دکتر شیبانی سبیل بزرگی داشت که جلب توجه می‌کرد، به همین خاطر یکی از دوستان می‌گفت شاید صوفی باشد.

پس از مدتی به سایر جلسات انجمن اسلامی راه پیدا کردیم که در منزل مهندس هاشم صباغیان تشکیل می‌شد. یک روز در فصل بهار بود که همه را به منزل ایشان در چهار راه سرچشمه دعوت کردند. خانه‌ای سنتی بود و همه در حیاط جمع شده بودند. سخنرانی عمومی بود ولی یادم نمی‌آید که آن‌جا چه شد. از کسانی که آن‌جا بودند آقای

مهدی مظفری، مهندس محمد توسلی، آقای امیر احمدی از بچه‌های دانشکده فنی که برادر خانم آقای مهدی مظفری هم بود، آقای حسین مظفری و آقای محمدمهدی جعفری و مرحوم حنیف‌نژاد را یاد می‌کنم.

در این سال‌ها یعنی سال‌های ۳۹ تا ۴۴ دانشگاه صحنه مبارزات قانونی جبهه ملی بود. از طرفی مرحوم آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت خیابان استانبول شب‌های جمعه تفسیر قرآن می‌گفتند و بچه‌های مذهبی از دانشکده‌های مختلف تدریجاً به آنجا راه پیدا می‌کردند و با هم در آنجا آشنا می‌شدند و فرهنگ جدیدی پیدا می‌کردند. رفته رفته نسل جدیدی در بین دانشجویان و انجمن اسلامی به وجود می‌آمد. انجمن اسلامی در سال ۳۹ در پی سازماندهی جدیدی بود. در زمستان این سال نشستی با شرکت انجمن‌های اسلامی دانشکده‌های مختلف تشکیل شده بود. در آنجا تصمیم گرفتند انتخاباتی انجام شود. در این کنگره حنیف‌نژاد از دانشکده کشاورزی کرج به عنوان مسئول انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های تهران، دانشسرای عالی و پلی‌تکنیک و دانشکده کشاورزی کرج و سایر دانشکده‌ها انتخاب شد. او سازماندهی جدیدی به انجمن‌ها داد و برای اولین بار از روحانیون روشن و مبارز استفاده کرد.

جلسه‌ای شب‌های جمعه در منزل آقای جعفری تبریزی تشکیل می‌شد. با ایشان صحبت کردند که دانشجویان هم به این جلسه بیایند و شما درباره مسائل مورد نیاز دانشجویان هم صحبت کنید. کسی که مأمور شده بود مرتب به آنجا برود آقای مجتبی عربزاده بود. منزل آقای جعفری در خیابان خیام کوچه وزیر دفتر، گذر قلی بود و بچه‌های زیادی به آنجا می‌رفتند.

کلاس دیگری منزل آقای سید مرتضی جزایری تشکیل شد. محل آن، خیابان ژاله، اولین کوچه دست راست از سمت میدان ژاله (شهدا) بود. من به این کلاس می‌رفتم. آقای اکرمی هم می‌آمد که مسئول کلاس هم بود. آقا سید مرتضی، اسلام‌شناسی درس می‌داد که آن‌ها را یادداشت و پلی‌کپی می‌کردیم. دو تا جزوه هم چاپ شد. آقای اکرمی مسئول پلی‌کپی‌ها شده بود و به بچه‌ها می‌فروخت. محتوای درس‌ها جدید بود. به صورتی که اصول دیالکتیک، مثل اصل جهش و حرکت را در درس‌ها توضیح می‌دادند. آقا سیدمرتضی، آدم روشن و درس خوانده‌ای بود و می‌توانست به زبان دانشجویان صحبت کند. به اصطلاح آدم تندی هم بود.

کلاس دیگری هم با آقای شاهچراغی در شرکت انتشار تشکیل می‌شد. ایشان از شاگردهای آیت‌الله مطهری بود. برادر ایشان در کیهان شهید شد. آقای شبستری و آقای

غفوری هم هر کدام کلاسی داشتند. این‌ها سازماندهی شده بود و هر کلاس موضوع خاصی را دنبال می‌کرد. این اولین بار بود که از روحانیون در محافل دانشجویی استفاده می‌شد و روحانیون روشنفکر با دانشجویان پیوند می‌خوردند. این کلاس‌ها ادامه داشت تا زمان فوت آیت‌الله بروجردی که انجمن تحولات جدیدی پیدا کرد و با شرکت در مراسم چهلم ایشان پیوند بیشتری با روحانیون برقرار کرد. آیت‌الله بروجردی در فروردین سال ۱۳۴۰ مرحوم شدند.»

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

بخش سوم

جنبش دانشجویی ایران در دههٔ ۴۰

Reza.Golsiran.com
www.KetabFarsi.com

موج‌های تازه با آغاز دهه ۴۰

اوضاع ایران در پی فشارهای پس از کودتای ۲۸ مرداد تحولات سیاسی سال‌های ۴۰ - ۳۸، انفجارآمیز شده بود. وقوع حوادثی مانند انقلاب الجزایر و مبارزات مردم فلسطین در جهان که جنبه اسلامی داشت نیز تأثیرات شگرفی بر جامعه ایران گذاشته و از طرفی امریکایی‌ها ناگزیر شده بودند برای جلوگیری از گسترش و نفوذ این قبیل اقدامات و نیز جلوگیری از گسترش روزافزون کمونیسم در جهان، با شعار سوسیالیزم و عدالت اجتماعی و مبارزه با امپریالیسم دست به اقداماتی بزنند. جمع‌بندی امریکاییان این بود که شاه طی ۸ سال پس از کودتا نتوانسته است کشور را بخوبی کنترل و هدایت کند، لذا وی را جهت انتخاب نخست وزیر مناسب، تحت فشار قرار داده بودند و این شخص از نظر امریکایی‌ها علی‌امینی بود که به حافظ منافع کمپانی‌های نفتی شهرت داشت. در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۰ امینی به توصیه امریکایی‌ها به نخست وزیر رسید.

او به محض روی کار آمدن، اعلام کرد که کشور در خطر است. قدرت امینی که جبهه ملی نیز او را به نوعی همراهی می‌کرد رو به افزایش بود و شاه از این موضوع احساس خطر کرده و گمان می‌برد که امریکا، امینی را برای خلع او از قدرت کاندیدا نموده است، به ویژه آنکه تغییر رژیم و ریاست جمهوری امینی نیز مطرح گشته بود. با درگذشت آیت الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰، یکی دیگر از سدها نیز فرو ریخت.

پس از سال‌ها رخوت سیاسی و ممنوعیت تظاهرات و اجتماعات، مراسم تشییع آیت‌الله بروجردی، هرچند در مراسم مذهبی و در راستای بزرگداشت‌های مرسوم و سنتی برای درگذشتگان بود اما اجتماع عظیم در قم و جمعیتی که از تهران و ناحیه شمالی کشور عازم این شهر شد، مسافت جاده تهران - قم را به یک راهپیمایی یکصد و چهل کیلومتری تبدیل می‌کند. این حرکت غیرمنتظره نشانه بیداری حس مذهبی جامعه و نمایش قدرتی بود که سال‌ها بود گمان می‌رفت دیگر وجود ندارد. این رویداد در تقویت فعالیت‌های دانشجویان مسلمان و روحیه دادن به آن‌ها و نیز برقراری ارتباط آنان با روحانیت آثاری برجای نهاد.

انجمن اسلامی دانشجویان و چهارم درگذشت

آیت‌الله بروجردی

میثمی. در مراسم چهارم آیت‌الله بروجردی انجمن اسلامی دانشجویان به شکلی سازمان‌یافته شرکت کرد. پلاکاردی تهیه کرده بودند که جلویشان گرفتند. با اتوبوس به قم رفتند و طلاب هم استقبال خوبی از آن‌ها کردند. آقای علی حجتی و سید هادی خسروشاهی در این استقبال خیلی فعال بودند.

دانشجویان در خیابان‌های قم راهپیمایی کردند و این اولین حرکت سازمان‌یافته به شکل تظاهرات بود و درحقیقت سمبل پیوند طلبه و دانشجو بود. بعد بچه‌ها را دعوت کرده بودند و نهار کباب داده بودند. سخنرانی‌های مختلفی هم شده بود. حدس می‌زنم این حرکت در یکی از مجلات قم (احتمالاً مجله مکتب اسلام) منعکس شده باشد. بچه‌های انجمن خاطره خوبی از این حرکت داشتند و از آن‌ها بیشتر، طلاب خیلی خوشحال شده بودند. در این زمان انجمن نشریه‌ای منتشر می‌کرد که جریان قم را در آن توضیح دادند.

در این دوره جمعی از اعضای جبهه ملی که گرایش مذهبی داشتند، تصمیم گرفتند راه خود را از جبهه ملی و افراد لائیک و گروه‌های بی تفاوت نسبت به مذهب که جزو تشکیل دهندگان جبهه بودند، جدا کنند. در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰ مهندس بازرگان طی نامه‌ای خطاب به دکتر مصدق - که در احمدآباد در تبعید و انزوا به سر می‌برد، تأسیس جمعیت نهضت آزادی را به اطلاع وی رسانید.

چندی بود که برخی از نیروهای جبهه ملی مانند خنجی و حجازی که حزب خود را منحل کرده بودند خواستار انحلال همه احزاب عضو جبهه و تبدیل جبهه ملی به حزب واحد شده و حزب کنگره هندوستان را به عنوان الگوی خویش مطرح می‌ساختند.

اعضای انجمن اسلامی دانشگاه و چهره‌های مذهبی جبهه ملی مانند بازرگان و طالقانی و سحابی و عطایی با آن مخالفت کرده و براساس دیدگاه‌های مصدق که معتقد بود سرویس‌های جاسوسی استعمار می‌توانند در یک حزب رخنه کرده و رشته آن را به دست گیرند، این پیشنهاد را یک توطئه قلمداد می‌کردند. از سوی دیگر آنان جزو شخصیت‌های مستقل عضو شورای مرکزی جبهه ملی بودند و بر این باور بودند که جبهه ملی باید وجهه مذهبی بیشتری دارا باشد. جبهه ملی با این استدلال که مذهبی‌ها در اقلیت هستند مخالفت می‌کرد. سرانجام بازرگان و طالقانی و سحابی نهضت آزادی را تشکیل دادند و این بار به عنوان یک حزب خواستار عضویت در جبهه ملی شدند تا صف نیروهای مذهبی را به صورتی مستقل و قدرتمند در جبهه تبدیل کنند. قبلاً نهضت مقاومت ملی که پس از کودتای ۲۸ مرداد شکل گرفته بود و متشکل از نیروهای ملی و مذهبی از جمله طالقانی، زنجانی، سحابی و بازرگان، رحیم عطایی، رادنی، سمعی و لولاگر بود توانسته بود در سال ۳۹ جبهه ملی را به صحنه سیاسی بیاورد اما اکنون نهضت آزادی با هدف برجسته‌سازی تمایلات مذهبی سامان می‌گرفت. ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ نهضت آزادی تأسیس شد، و در ۲۷ اردیبهشت ۴۱ نهضت آزادی اعلام موجودیت کرد. شعار آن‌ها «مسلمان، ایرانی و مصدقی» بود. بازرگان در جلسه حزبی توضیح داد که منظور از ایرانی بودن و

ملیت، آن نیست که بگوییم هنر نزد ایرانیان است و بس و منظور از مصدقی بودن نیز بت کردن او نیست بلکه ادامه راه او در مبارزه با استبداد و استعمار است. دو روز بعد از تأسیس، تظاهرات میدان جلالیه (پارک لاله) از سوی جبهه ملی اتفاق افتاد. در اولین جلسه نهضت به منظور رعایت وحدت تأکید شد که در این تظاهرات شرکت کنند. آزادی‌های نیم‌بند موجب آگاهی، انگیزه و خیزش در مردم شده بود به گونه‌ای که شمار شرکت‌کنندگان را از ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار ذکر کرده‌اند. اگر کمترین آن یعنی ۱۰۰ هزار نفر را اختیار کنیم در شهر یک میلیون نفری آن روز بسیار مهم و باشکوه بود. اختلافات نهضت آزادی با جبهه ملی بالا می‌گرفت تا جایی که جزوهای انتشار داد و در آن اعلام کرد جبهه ملی می‌خواهد با امریکا سر و سری داشته باشد و ارزش‌های نهضت ملی را کنار بگذارد.

پایگاه اصلی فعالیت‌های نهضت آزادی در دانشگاه‌ها بود و مهندس بازرگان سال‌ها با نوشتن کتاب‌هایی در دفاع علمی از مذهب به یاری دانشجویان و جوانانی شتافته بود که در برابر افکار الحادی مارکسیسم و نیز ماتریالیزم غربی و کاپیتالیستی، خود را می‌باختند و لذا به‌عنوان یک چهره متفکر مذهبی در دانشگاه‌ها نفوذ بسیاری داشت.

تفاوت نهضت آزادی با جبهه ملی در داشتن ایدئولوژی اسلامی و رسالت خاص آن بود. در صورتی که اکثر افراد جبهه ملی، مسلمان اما فاقد ایدئولوژی بودند. پس از شکست نهضت ملی دیگر از مبارزات روحانیت خبری نبود و دانشگاه‌ها کانون مبارزات شده بود. تعدادی از طلبه‌های جوان و روشنفکر آن زمان هم که به دلیل جو استبداد امکان فعالیت سیاسی نداشتند، به کارهای فرهنگی مانند انتشار مجله مکتب تشیع روی آورده بودند.

شیوه دکتر امینی در به انحراف کشاندن جنبش دانشجویی

دکتر امینی - نخست وزیر - در ۹ مهر ۱۳۴۰ به تبریز سفر کرد و در دانشگاه این شهر به ایراد سخن پرداخت و گفت: جبهه ملی در هیچ حکومتی مانند حال آزادی نداشت. در سی‌ام تیر که خارجی‌ها تحریک

می‌کردند آن‌ها تظاهرات نمودند و ما هم جلویشان را گرفتیم. امینی با رهنمودهای آمریکایی‌ها می‌خواست تظاهر به اجرای یک فرم سیاسی در حد مشارکت دادن جبهه ملی بنماید که در آن سال‌ها، این گروه مسخ شده و به یک ابزار تبدیل گردیده بود و دکتر مصدق و افکار او دیگر حاکم بر جبهه نبود. جبهه ملی با حزب ملیون اقبال و حزب مردم علم، فرق مهمی که داشت این بود که در حاکمیت نبود و چون اصل حکومت شاه را قبول داشت، اگر هم در حکومت شرکت می‌کرد تنها به گشایش اندکی در جو سیاسی می‌انجامید.

امینی تلاش‌هایی را برای خنثی کردن تحولات انقلابی که در شرایط جهانی آن روز محتمل بود انجام می‌داد و نقش دانشگاه‌ها را در موفقیت خود بسیار مهم می‌دانست لذا در به انحراف کشیدن شعارها و نارضایتی‌ها می‌کوشید. نمونه‌ای از آن را در سخنرانی دانشگاه تبریز می‌توان دید.

سیدمهدی موسوی یکی از دانشجویان حاضر در این مراسم بود. او می‌گوید:

دوران دانشجویی من بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود، در آن سال‌ها مردم در یک حالت بهت‌زدگی به سر می‌بردند. خفقان هم حاکم بود و حکومت نظامی زاهدی هنوز ادامه داشت. در دانشگاه‌ها کسانی که بتوانند اندیشه‌های خاص را رواج دهند و در حقیقت نطفه‌های اصلی انقلاب را به وجود بیاورند، وجود نداشت. اما من وقتی که تازه استخدام شده بودم حکومت فضل‌الله زاهدی کنار رفته بود، زیرا شاه احساس خطر می‌کرد بنابراین به دستور آمریکایی‌ها علی امینی را سرکار آورد.

علی امینی می‌خواست خود را دموکرات جلوه دهد و وانمود کند که من می‌خواهم دموکراسی را در این مملکت به وجود بیاورم. از جمله مسافرت‌هایی کرد، یک بار هم به شهر تبریز آمد. در آن زمان دانشگاه در مکان فعلی قرار نداشت. ساختمان‌های دانشگاه کهنه بود و در محل فعلی مصلاهی تبریز قرار داشت. علی امینی به دانشگاه آمد و در جمع دانشجویان سخنرانی کرد. عده‌ای از دانشجویان اجازه گرفتند و در حضور امینی صحبت‌هایی کردند، و بحث‌های دانشجویان در مخالفت با نظام حاکم حتی به جاهایی کشید که اطرافیان امینی با اشاره می‌گفتند که اجازه بدهید، مجلس بی‌سواد هستند، استادهای ما کم هستند و از این حرف‌ها... آن موقع مسأله رفاه مطرح نبود برای اینکه

تعداد دانشجویها نسبتاً کم بود و به دانشجویها کمک هزینه و وام می دادند، خوابگاه هم تا حدودی کافی بود. لذا اعتراضات صنفی این بود که ما فلان استاد را نمی خواهیم یا فلان استاد بی سواد است.

من تصور می کنم که از طریق یک عده ایادی و افرادی که در بین دانشجویان داشتند به آنان القا می کردند که «دانشجو باید داد بزند، دانشجو باید عقده خودش را خالی بکند» حال دانشجو چرا عقده اش را سر یک عده استاد - که حالا به حق یک عده شان اطلاعات علمی کافی نداشتند - خالی نکند، و وقتی دانشجو به چنین اعمالی دست می زد، سریعاً تعدادی استاد از خارج کشور می آوردند از امریکا، انگلستان، فرانسه یا از آلمان تا آن ها فرهنگ غرب را منتقل کنند و آن استادان الگوهایی بشوند برای اینکه دانشجویان گرایش پیدا بکنند به فرهنگ غرب و از فرهنگ سنتی خودشان دور بشوند و بی بند و باری را در جامعه خیلی راحت ترویج دهند.

بعد از اعتراضات دانشجویان، نتیجه این شد که بلافاصله رئیس دانشگاهی را که نیابت تولیت دانشگاه صنعتی آریامهر در تهران - دانشگاه صنعتی شریف امروز - بر عهده او بود، به عنوان رئیس دانشگاه تبریز منصوب کردند. دکتر منتصری وقتی که رئیس دانشگاه تبریز شد، گفت: دانشجویان راست می گویند و سیزده تن از اساتید دانشگاه تبریز را اخراج کرد و به جای آن ها در عرض حدود یک ماه، سی یا چهل نفر استاد از امریکا و از آلمان وارد ایران کرد و به دانشگاه تبریز آورد و با خارج شدن این استادان علی الظاهر به انقلابات دانشجویی خاتمه داده شد و اعتراضاتی که در دانشگاه بود و شکل صنفی داشت، فروکش کرد و به موازات آن جو عمومی دانشگاه تبریز هم شروع به عوض شدن کرد و آن بی بند و باری ها آرام آرام در دانشگاه تبریز شیوع پیدا کرد و متداول شد.

روز ۸ فروردین ۱۳۴۰ آیت الله بروجردی درگذشت و شاه که از ترس او در اجرای بعضی کارها احتیاط می کرد از اینکه سدی از مقابلهش برداشته شده خرسند بود، اما تشییع جنازه و عزاداری های باشکوه مردم ایران برای نخستین بار پس از چند سال سکوت و خفقان و سیل جمعیت، نیروی جدیدی را به نمایش گذاشت و روحیه ای ایجاد کرد که خود از زمینه های جنبش یک سال بعد شد.

با روی کار آمدن امینی و فوت آیت الله بروجردی، دو مانع اصلاحات

برداشته شد. در ۱۹ دی ماه ۱۳۴۰، دولت امینی در حالی که مجلسین شورا و سنا تعطیل بود، لایحه اصلاحات راتصویب کرد و در مطبوعات داخلی و خارجی موج ستایش از «ابتکار شاه» که «اصلاحات انقلابی» خوانده می شد به راه افتاد و از ۶ بهمن ۱۳۴۰ اجرای آن رسماً آغاز گردید. در این مقطع، مخالفتی با اصلاحات ارضی، در محافل مذهبی و سیاسی به عمل نیامده و همه نیروها منفعل شده بودند. اصولاً در جامعه و در حوزه‌های علمیه، فضایی پدید آمده بود که دخالت علما در سیاست موجب سلب عدالت می شد به همین دلیل با وجود آنکه علما لایحه اصلاحات ارضی را خلاف شرع می دانستند، واکنشی علیه آن در محافل مذهبی دیده نشد تا آنکه پس از تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در مهرماه ۴۱، نخستین اعتراض علما که ظاهری کاملاً مذهبی داشت شکل گرفت و در حالی که اگر این حرکت با ظاهری سیاسی آغاز می شد به نتیجه نمی رسید.

تظاهرات ۱۶ آذر ۱۳۴۰ دانشگاه تهران

قرار بود در ۱۴ آذر سال ۴۰ مدارس، دانشگاه‌ها و بازار تعطیل و تظاهراتی برگزار شود که نیروهای جبهه ملی خواستار انتخابات آزاد یا سرنگونی دولت امینی گردند. علی‌رغم پخش اعلامیه این تظاهرات در سطح شهر با عنوان «قم فاستقم» جبهه ملی آن را ملغی اعلام کرد اما تظاهرات ۱۶ آذر طبق تقویم و سنت جنبش دانشجویی برگزار شد. در ۱۶ آذر ۳۹ هنوز جو خفقان ترک بر نداشته بود و لذا دانشجویان تحرک محدودی انجام دادند اما به گفته لطف‌الله میثمی در ۱۶ آذر سال ۴۰ این مراسم خیلی مفصل‌تر برگزار شد:

دولت امینی روی کار آمده بود و قدری آزادی داده بود و کتاب‌های خوبی هم چاپ می شد. در روز ۱۶ آذر همه دانشگاه تعطیل شد. بچه‌ها پرچم و پلاکارد تهیه کرده بودند. دانشجویان فنی جلوی دانشکده جمع شدند و بعد به دانشکده داروسازی رفتند و به آن‌ها پیوستند و به ترتیب به دانشکده‌های پزشکی و علوم و ادبیات و هنرهای زیبا رفتند.

جنوب شرقی دانشگاه محوطه وسیعی بود، آن جا مراسم ۱۶ آذر برگزار شد. دکتر شیبانی، آقای ایرج حبیبی (پسر مهندس حبیبی) و خانم پروانه اسکندری، همسر آقای داریوش فروهر که آن زمان دانشجوی بود، سخنرانی کردند و موضوع سخنرانی‌ها هم کاملاً سیاسی بود.

جهت مبارزات دانشجویی، علیه دولت قانون شکن بود. گاهی ساواک چند دانشجوی را دستگیر می‌کرد و همین مسئله، بهانه‌ای برای اعتراض و تظاهرات می‌شد. مثلاً آقای هاشم صباغیان و آقای ذوالنور و عده‌ای دیگر را دستگیر کرده بودند. دانشگاه تعطیل شد و دانشجویان دور دانشگاه راه افتادند و راهپیمایی کردند. شعار می‌دادند «مرگ بر دولت قانون شکن» یا «رفقای زندانی ما را آزاد کنید». مدتی به خاطر آزادی زندانیان، در دانشگاه بحران بود. سال‌های ۳۹ - ۴۰ دانشگاه در اختیار مبارزین بود و آن‌ها بر جو دانشگاه حاکمیت داشتند. به عنوان نمونه واقعه‌ای را ذکر می‌کنم: دکتر اقبال با اتومبیل خودش به دانشگاه تهران آمده بود که بچه‌ها اتومبیل او را به آتش کشیدند. جریان به این ترتیب بود که دکتر اقبال برای دیدن دکتر سیاح رئیس دانشکده داروسازی آمده بود و اتومبیلش را مقابل دانشکده داروسازی پارک کرده بود. دانشجویان فهمیده بودند. فوراً همه دانشکده‌ها خبر شدند و در آنجا تجمع کردند. دکتر اقبال که آمد بچه‌ها می‌رفتند به طرفش تف می‌انداختند. خیلی برایش غیرمنتظره بود. ساواکی‌ها که جو را دیده بودند او را از در شمال شرقی دانشگاه (پشت دانشکده) فراری دادند اما اتومبیلش آنجا ماند. بچه‌ها پارچه‌ای داخل باک بنزینش کردند و به تیرهایش بتزین ریختند و بدنه ماشین را آتش زدند. یک مهندس قاسمی داشتیم استاد شیمی بود. او قبلاً از مبارزین و استادان مبارز دوره مصدق بود و مدتی را هم در زندان و تبعید به سر برده بود و قبلاً گرایش چپ داشت. شعری خواند مضمونش این بود که آن کس که قصدش این بود که ما بسوزیم دیدی که چگونه خودش سوخت. بچه‌ها هر کدام قسمتی از ماشینش مثل رادیو و چیزهایی که سالم مانده بود به عنوان یادگاری برداشتند. بعد سپر و بعضی تکه‌های ماشین که مانده بود بالای سر در دانشگاه گذاشتند. جایی که دانشکده آرشیفتکت است و ماشین‌ها از آنجا وارد دانشگاه می‌شوند و روی آن‌ها نوشتند: «این است نتیجه خیانت». دکتر اقبال چند شغل داشت. رئیس حزب ملیون بود. قبلاً هم نخست‌وزیر شده بود. رئیس دانشگاه آن موقع دکتر فرهاد بود. در این حرکت همه بچه‌ها فعال بودند. سرانجام نفهمیدند که چه کسی این ماشین را آتش زده است. چون یک عمل دسته‌جمعی بود. البته یکی از دانشجویان به نام حاج سید جوادی قزوینی بود که با آیت‌الله حاج سید جوادی و

صدر حاج سید جوادی هم نسبت فامیلی داشت و در دانشکده علوم درس می‌خواند او در این کار نقش زیادی داشت. بچه‌ها روی حرف‌های او خیلی حساب نمی‌کردند و تیپ شلوغی بود. من از آنجا که برگشتم مهندس ریاضی رئیس دانشکده فنی را دیدم. به من گفت: تو که آدم درسخوانی هستی قاطی این‌ها نشو. خیلی هم عصبانی بود.

اختلاف دیدگاه در مورد تظاهرات اول بهمن

شرایط کشور پیچیده شده بود. نقش امینی و شاه، اقداماتی که برای انحلال احزاب جبهه ملی می‌شد و بیم از دست دادن آزادی‌های ناچیز به دست آمده در اثر رادیکال شدن مطالبات سیاسی و اجتماعی تحلیل اوضاع را دشوار و نیروها را دچار اختلاف نظر می‌کرد.

میشمی: اول بهمن ۴۰ بچه‌های جبهه ملی حرکتی تدارک دیده بودند و می‌خواستند کابینه دکتر امینی ساقط شود و با شاه هم خط شده بودند. دانشجویان نهضت آزادی به همین دلیل با آن مخالف بودند و این حرکت را در خط تیمور بختیار و جناح انگلیس می‌دانستند. تحلیلشان این بود. اما وقتی که جلسه می‌گذارند ساواک می‌ریزد و همه را می‌گیرد من جمله آقای شیبانی و انتظاری که مسئول تشکیلات بودند. کمیته دانشگاه نهضت آزادی را دستگیر کردند. البته دو سه ماهی بیشتر طول نکشید. همزمان بچه‌های دکتر خنجی را دستگیر کرده بودند ولی همان شب آن‌ها را آزاد کردند. بعد از حادثه بهمن، سلامتیان را هم طی اطلاعیه‌ای در روزنامه‌های یومیه احضار کردند.

یورش پلیس به دانشگاه تهران (۱ بهمن ۱۳۴۰)

تظاهراتی که با هدف فشار برای برگزاری انتخابات آزاد یا سرنگونی دولت امینی در ۱۴ آذر ۴۰ طراحی شده بود و توسط جبهه ملی ملفی اعلام گردید، به خاطر وجود برخی نیروهای مصمم در درون جبهه، تاریخ اول بهمن ۱۳۴۰ برگزار شد. در نتیجه آن پلیس برای اولین بار به داخل دانشگاه یورش برد و حریم آن را شکست و به ضرب و شتم دانشگاهیان پرداخت. در پی این حوادث دانشگاه تهران تعطیل شد. لطف‌الله میثمی از فعالان انجمن اسلامی دانشگاه می‌گوید:

حرکت خیلی سریع بود. بچه‌های جبهه ملی و نهضت آزادی هم غافلگیر شدند و از تحلیل آن عاجز ماندند. صبح روز اول بهمن وقتی به دانشگاه رفتیم، متوجه شدیم امروز بناست تظاهرات شده و و کلاس‌ها تعطیل شود. تظاهرات در قسمت جنوبی دانشگاه تهران به اوج خود رسید. همزمان برخی از مدارس را هم تعطیل کرده بودند. بازار هم رفته بودند که آنجا را تعطیل کنند که موفق نشدند. نزدیک ظهر که تظاهرات به اوج خود رسید، چتربازان تعلیم‌دیده مسلح به ماسک و گاز وارد عمل شدند و حریم دانشگاه را شکستند و به درون دانشگاه آمدند.

من خودم یکی دو بار بین دانشکده فنی و در جنوبی دانشگاه رفت و آمد داشتم و در تظاهرات شرکت داشتم. بعد چتربازها حمله کردند و بیرحمانه کتک می‌زدند. گاز اشک‌آور هم به مقدار زیادی انداخته بودند. دانشجویان دائماً پشت صحنه می‌آمدند و به چشمانشان آب می‌زدند و دستمال خیس می‌کردند و دو مرتبه برمی‌گشتند. در تهاجم نهایی همه فرار کردند. من هم با بقیه به باشگاه دانشگاه، در جنوب دانشکده حقوق رفتم. یادم است در آن بسته بود. شیشه آن را شکستیم و وارد باشگاه شدیم و به طبقه دوم رفتیم و وارد محوطه‌ای شدیم که یک دستشویی و ۳ توالت در آن بود. تعداد ۱۶ نفر بودیم، گویا چوبی پشت دستگیره گذاشتیم که از بیرون باز نشود و فکر کنند قفل است.

از درون پنجره توالت صحنه دانشگاه را می‌دیدیم. جوان‌ها اعم از دختر و پسر را کتک می‌زدند. چتربازها به برخی از آزمایشگاه‌ها رفته و وسایل را خرد کرده بودند. من در جیبم مقدار زیادی تراکت داشتم، اولین کاری که کردم تراکت‌ها را از جیب در آورده و بالای دیوار توالت گذاشتم. آماده بودیم که به ما حمله کنند. قدری از ظهر گذشته بود که سوت بلندی کشیدند و اعلام آتش بس کردند و اجازه دادند هر کسی در هر جا پنهان شده با صحت و سلامت از دانشگاه خارج شود. ما از همان در کوچک مقابل باشگاه خارج شدیم. دکتر فرهاد رئیس دانشگاه اعلامیه جالبی داد. نوشته بود در ساعت فلان روز اول بهمن ۴۰، چتربازها حریم دانشگاه را شکستند و مختصری از جنایات آن‌ها را توضیح داده بود و به همین خاطر بین دانشجویان و کادر علمی دانشگاه محبوبیتی کسب کرد. پس از این که در ۱۶ آذر نظامی‌ها به دانشگاه حمله کردند و سه نفر را به شهادت رساندند، استقلال دانشگاه تصویب شد و حریم آن مقدس اعلام گردید و پس از آن، این اولین باری بود که چتربازان وارد حریم دانشگاه شدند.

تحلیل واقعه این بود که چتربازها به دستور مستقیم شاه وارد دانشگاه شده‌اند تا به نام امینی تمام شود و کل مبارزین جبهه ملی و نهضت آزادی با دکتر امینی درگیر شوند. گفته

می شد تیمور بختیار هم پشت پرده دخالت داشت. او با امینی درگیر بود. بعد از اول بهمن هم کمیسیون سه نفره‌ای از اساتید دانشگاه تشکیل شد که مهندس بازرگان هم عضو آن بود و گزارش مفصلی راجع به حادثه اول بهمن تهیه کردند که به دست ما نرسید. سلامتیان نیز از طرف دادگاه احضار شد. جریان اول بهمن برای حنیف‌نژاد و بچه‌ها تازیانه تکاملی شد و موجب شد آن نامه ۹ صفحه‌ای ۹ نفره را بنویسند و از مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان وقت بگیرند که بعد خواهد آمد.

جنبش دانشجویی در سال ۱۳۴۰

سال ۴۰، سال مبارزه قدرت بین امینی و دربار بود و نیروهای مبارز نیز سردرگم انتخاب خط مشی مناسب بودند. سرانجام شاه در نیمه دوم سال ۴۰ که حکومت خود را لرزان می‌دید، تلاش کرد تا به وسیله محافل طرفدار خود در امریکا - کندی و مشاورین او - قدرت نوظهور امریکا را قانع کند که اگر قرار به انجام اصلاحاتی است باید به دست او انجام گیرد، نه امینی، و آنچه که امریکا می‌خواهد، از خود او بخواهد. لذا شاه در فروردین ۱۳۴۱ با فرح، به امریکا سفر کرد و چهل و پنج روز در آنجا ماند، و مقدمات برکناری امینی را فراهم کرد. در تیرماه ۱۳۴۱ بین شاه و امینی بر سر بودجه نظامی اختلاف به وجود آمد که منجر به برکناری امینی و روی کار آمدن اسدالله علم - که یکی از فتودالهای بیرجند و قائلان بود و سمت وزارت دربار را برعهده داشت - می‌شود. انتخاب او به منزله اطمینان دادن به خوانین سراسر کشور بود که از اجرای طرح اصلاحات ارضی، به وحشت افتاده بودند.

غائله انجمن‌های ایالتی و ولایتی یا نهضت دو ماهه سال ۱۳۴۱

مهمترین اقدام اسدالله علم با توجه به تعطیل بودن مجلس، تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در هیئت دولت بود. و مهمترین اصول واکنش برانگیز آن عبارت بودند از:

شرط اسلام برای انتخاب شونده حذف شد و زنان نیز اجازه یافتند به عنوان

انتخاب شونده و انتخاب کننده در رأی گیری ها شرکت جویند. از سوی دیگر سوگند به کلام الله مجید نیز به هنگام مراسم تحلیف، حذف و به جای آن سوگند به کتاب آسمانی قید شد.

در این زمان به دعوت امام خمینی جلسه‌ای از علمای طراز اول قم در منزل آیت الله شیخ عبدالکریم حائری تشکیل شد و پس از گفتگوهای زیاد تصمیم به ارسال تلگرافی به شاه در مخالفت با این تصویبنامه و نیز ارسال پیام برای علمای مراکز و شهرستان‌ها اتخاذ گردید. به اصرار امام خمینی قرار شد متن تلگراف‌ها به منظور آگاهی مردم منتشر شود. روز ۱۷ مهر یعنی یک روز پس از اعلام خبر تصویبنامه، تلگراف‌ها مخابره شد و به دنبال آن موج اعلام حمایت مردم و هیئت‌های مذهبی و علما به وسیله تلگراف و یا سخنرانی‌های گویندگان مذهبی در مجالس و محافل شروع شد. یک هفته بعد، شاه پاسخ زیرکانه و زنده‌ای به علما داد و تلویحاً، دولت را مسؤول تصویب آن معرفی کرد.

مواضع و اعلامیه‌های گروه‌های مختلف، اصناف و بازاریان، نهضت آزادی و ... اعتراضات را در اقصای مختلف دامن می‌زد و دولت نیز متقابلاً با بهره‌گیری از مخالفت چند تن از علما نسبت به اصلاحات ارضی، تبلیغاتی را در مورد ارتجاعی بودن اعتراضات و همدستی آنها با فئودال‌ها به راه انداخت. اما اعتراضات و تظاهرات روز به روز گسترش می‌یافت و جنبش رادیکالیزه می‌شد، تا اینکه پس از دو ماه در هفتم آذرماه ۱۳۴۱ که فردای آن روز قرار بود مردم تهران به دعوت روحانیون در مسجد سید عزیزالله اجتماع کنند، دولت برای جلوگیری از رشد نهضت و به دلیل آسیب پذیر بودن رژیم، لغو تصویب نامه را ابلاغ کرد. به دنبال آن برخی از مقامات روحانی با ارسال تلگراف‌هایی، به خاطر لغو تصویب نامه، از شاه تشکر کردند، ولی امام خمینی معتقد بودند که تا خبر لغو تصویب نامه رسماً از سوی دولت اعلام و در جراید منعکس نشده مبارزه باید ادامه یابد. وی نظر خویش را در یک سخنرانی اعلام کرد و سرانجام خبر لغو تصویب‌نامه در دهم آذر ۱۳۴۱ رسماً در جراید انتشار یافت و مردم این پیروزی را جشن گرفته و چراغانی کردند.

استفاده از فرصت قیام سال ۴۱ در دانشگاه

مهرماه سال ۱۳۴۱ آغاز اعتراض امام خمینی به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود و به دنبال آن موجی در جامعه برانگیخته شد. گرچه حرکت صورتی کاملاً مذهبی داشت اما فرصت و فضایی را برای حرکت‌های سیاسی و اعلام خواسته‌های سیاسی فراهم کرد.

یکی از استادان دانشگاه تبریز با اختتام از فرصت پدید آمده، مسأله ملی بودن نفت و حراج آن توسط شاه را مطرح کرد که منجر به دستگیری او و تعطیل کلاس‌های درس توسط دانشجویان در اعتراض به بازداشت وی گردید. آقای شجاع‌السادات دانشجوی ورودی مهرماه ۱۳۴۱ در نخستین روزهای حضور خود شاهد واقعه بوده است:

در مهرماه ۱۳۴۱ نخستین روزی که من به دانشگاه قدم گذاشتم مصادف بود با اعتصاب دانشجویان علیه رژیم. علت اعتصاب این بود که دانشجویان می‌گفتند شاه نفت را ارزان می‌فروشد.

آقای دکتر عطاران که از استادهای آن زمان بود، بر روی چهارپایه‌ای رفته بود و می‌گفت: مصدق نفت را ملی کرده است، نفت مال ماست، شاه حق ندارد آن را ارزان بفروشد.

یک دفعه دیدیم که سر و صدا بلند شد و گفتند که ساواکی‌ها آمدند. پلیس و ساواکی‌ها ریختند در دانشگاه تا همه را بگیرند. من چون روز اول ورودم به دانشگاه بود و مادرم به من گفته بود که دانشگاه هر روز اعتصاب است و شما که اولین روز است که به دانشگاه می‌روید، من نگران هستم، اگر دیدی شلوغ شد قاطی آن‌ها نشو، برگرد و گرنه من شیرم را حلال نمی‌کنم. من که جوان بودم و کنجکار، با خودم گفتم بگذار ببینم دانشگاه را که می‌گفتند غیر از مدرسه است، چگونه است و اینجا چه خبر است. من اصلاً نمی‌دانستم که نفت چیست و بعد رفتم داخل جمعیت دیدم که دو سه تا مأمور دکتر عطاران را گرفتند و دستبند زدند و با خود بردند. های و هوی افتاد که دکتر عطاران را گرفتند و بردند، کلاس‌ها را تعطیل کنید، سر کلاس‌ها نروید.

دو سه روز بعد آمدم دانشگاه و دیدم که کلاس‌ها دوباره دایر شده و دکتر عطاران را ۴۸ ساعت در ساواک نگه داشته بودند و بازجویی کرده‌اند و بعد از او التزام گرفته‌اند که از این سخنرانی‌ها نکنند و او گفته بود که اگر مرا رها کنید باز هم حرفم را خواهم زد.

از انقلاب سفید شاه تا قیام پانزده خرداد ۴۲

آغاز دهه ۴۰ همراه با رشد انقلابات و جنبش‌ها بود. قیام جمال عبدالناصر در مصر، در همه جهان به ویژه میان مسلمانان شور شوقی ایجاد کرد و محبوبیت ناصر سبب شده بود که تصاویر او در کشورهای اسلامی و ایران در بسیاری از خانه‌ها و مغازه‌ها نصب شود. طنین مبارزات و انقلاب الجزایر و اخبار قهرمانی‌های مردم آن کشور، انقلاب کوبا و نبردهای آزادیبخش ویتنام در همه جا پیچیده بود و تب انقلاب همه جا را فراگرفته و ملت‌ها انقلاب را یگانه راه ریشه کن ساختن مشکلات جامعه خویش می‌دانستند. از سوی دیگر، چون نارضایتی‌ها فراوان گشته و رژیم‌ها متزلزل بودند، لذا دولت‌ها متقابلاً به منظور خنثی‌سازی آن دست به رفرم‌هایی با تشویق‌های امریکا و غرب می‌زدند و می‌خواستند پیش از وقوع انقلابی خونین و غیرقابل کنترل، پیشدستی کرده و انقلاب کنترل شده‌ای را راه بیندازند.

در ۱۹ دی‌ماه ۱۳۴۱، شاه اصول ششگانه انقلاب سفید را اعلام کرده و گفت اصولی که من به‌عنوان پادشاه مملکت و رئیس قوای سه‌گانه به آرای عمومی می‌گذارم و بدون واسطه و مستقیماً رأی ملت را در استقرار آن تقاضا می‌کنم، به شرح زیر است:

- ۱ - الغای رژیم ارباب و رعیتی.
 - ۲ - تصویب لایحه قانونی ملی کردن جنگل‌ها.
 - ۳ - فروش سهام کارخانجات دولتی به‌عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی.
 - ۴ - سهم کردن کارگران در منابع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی.
 - ۵ - اصلاح قانون انتخابات.
 - ۶ - ایجاد سپاه دانش به‌منظور اجرای تعلیمات عمومی و اجباری.
- در آن مقطع توانایی و انسجام لازم برای روشن کردن ماهیت اصلاحات شاه در سطح کشور وجود نداشت.
- به ابتکار دانشگاهیان وابسته به نیروهای ملی - مذهبی، شعار ساده و دو گزینه‌ای «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» عمومی شد که نشان می‌داد اصلاحات

شاه را پذیرفته‌اند. اما نهضت آزادی گامی بلندتر برداشت و به جای شعار آری و نه، جزوه تحلیلی ۱۴ صفحه‌ای منتشر کرد که مواضع قاطع‌تری در آن اتخاذ شده بود و دانشجویان را از سرگردانی در مورد تحلیل و برخورد با موضوع اصلاحات نجات می‌داد. تبلیغات برای برگزاری رفراندوم درباره اصول ششگانه آغاز شد.

در اول بهمن ۱۳۴۱، اعلامیه‌های مراجع و روحانیون، از جمله امام خمینی در تحریم رفراندوم منتشر شد. اول بهمن ۱۳۴۱ همچنین سالگرد یورش سال گذشته پلیس به حریم دانشگاه و ضرب و شتم دانشجویان بود که خود انگیزه دیگری برای حرکت دانشجویی می‌گردید. در این مرحله نیز در همه اعلامیه‌ها حتی اعلامیه امام خمینی، حریم شاه حفظ شده بود. امام خمینی در اعلامیه ۲ بهمن ۱۳۴۱ نوشت:

«این رفراندوم مقدمه‌ای برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب است.» ساعاتی بعد بازار تعطیل شد و به پیروی از مراجع، تظاهرات و اعتصاب تهران را فراگرفت و شعار «رفراندوم فلابی مخالف اسلام است» طنین افکن گردید و پلیس با مردم درگیر شد. در تهران از دانشگاه تا بازار به میدان مبارزه ارتش و پلیس با مردم تبدیل شده بود و عده زیادی بازداشت، کشته یا مجروح شدند.

علی‌رغم همه مخالفت‌ها، روز ۶ بهمن رفراندوم برگزار شد و روزنامه‌های رژیم با تبلیغات پرآب و تابی درباره استقبال مردم نوشتند که بالغ بر پنج میلیون و ششصد هزار نفر در رفراندوم شرکت کرده‌اند.

کندی رئیس جمهوری آمریکا پیروزی در این رفراندوم را به شاه تبریک گفت و رادیو مسکو نیز اصلاحات شاه را ستود و مخالفین آن را عوامل غرب و ارتجاع نامید. سایر دول اروپایی نیز به تبریک و تحسین شاه پرداختند. رژیم شاه به پشتوانه جوسازی‌های پس از رفراندوم، از موضع پیروزی و با روحیه و اعتماد به نفس، عده‌ای از مخالفان را بازداشت کرد. برخی از نیروهای جبهه ملی و مهندس بازرگان (پس از خروج از دانشگاه و رسیدن به منزل) جزء بازداشت‌شدگان بودند. حنیف‌نژاد نیز به عنوان مسئول جبهه ملی در دانشکده

کشاورزی کرج روانه زندان شد. مخالفان منفعل شده بودند و جو رعب حاکم گردیده بود. مخالفان یا زندان بودند یا در برابر پیروزی شاه و رعب پدید آمده کسی را یارای مقابله نبود. اما امام خمینی فضای وحشت را شکست. در پایان سال ۱۳۴۱ و با فرارسیدن نوروز ۱۳۴۲، امام خمینی خطاب به علمای شهرستان‌ها پیام داد:

«به خاطر کوشش‌های دستگاه حاکمه در هدم احکام اسلام، اینجانب عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر (عج) جلوس می‌کنم و مقتضی است حضرات آقایان نیز همین رویه را اتخاذ فرمایند.»

در پی این اعلامیه موجی از شورش در توده مردم برخاست. صبح روز دوم فروردین ۱۳۴۲ که مصادف با سالگرد شهادت امام جعفر صادق (ع) بود، در منزل امام خمینی مراسم عزاداری برپا شد و بعد از ظهر همان روز در مدرسه فیضیه نیز مجلس سوگواری دایر گردید. افرادی از سوی ساواک، به قصد ایجاد تشنج در آن مجلس شرکت کرده و با صلوات‌های بی‌جا و دسته‌جمعی، سخنان گوینده را قطع می‌کردند که منجر به زد و خورد شدید میان جمعیت حاضر در مدرسه فیضیه شد و هواداران حکومت با فریادهای جاوید شاه، با چوب و چماق و چاقو به ضرب و شتم افراد می‌پرداختند. طلاب نیز در طبقه دوم فیضیه با زدن سنگ و آجر بر سر آن‌ها به مقابله پرداختند. در نتیجه ارتش مداخله کرد که منجر به دستگیری تعدادی از طلاب و پرتاب چندتن از آن‌ها از طبقه دوم به پایین گردید که البته برخی هم خود را از ترس به پایین افکنده بودند. مهاجمین کتاب‌ها را در حیاط فیضیه گرد آورده و به آتش کشیدند. در بیرون از فیضیه نیز ارتش با مردم درگیر شده و با گازاشک آور به آنان حمله می‌کرد. مشابه همین حادثه، روز بعد هم در مدرسه «فیضیه» و هم در مدرسه «طالبیه» تکرار شد. مراسم چهارم شهدای فیضیه فرارسید و امام خمینی به همین مناسبت اعلامیه‌ای انتشار داد که در آن به تبیین حوادثی پرداخته بود که طی آن مدت، رخ داده و هدف‌های رژیم و رسالت روحانیت و درخواست بزرگداشت چهارم شهدا را مطرح کرد. در همین ایام، ماه محرم فرا رسید. ساواک عده‌ای از روحانیون را